

## پژوهشی در باره زبان قوم در قرآن

سید محمدعلی ایازی

مقدمه

راه حل‌های کلی در پاسخ به شبهه‌ها و اشکالها

پژوهشگران اسلامی به ویژه قرآن پژوهان، در زمینه دفاع و پاسخ به شبهه‌هایی که حول محور فرهنگ زمان بعثت پیامبر و نزول قرآن مطرح شده است<sup>۱</sup> سه فرض و احتمال را عنوان کرده‌اند:

۱. این که قرآن در مرحله نخست در محیط جزیره العرب نازل شده و با مردمی با اعتقادات و رفتاری خاص سروکار پیدا کرده و با آنان سخن گفته است، لذا طرح این مسایل به معنای سخن گفتن قرآن با زبان قوم و بر قرار کردن رابطه با آنان و همچنین درک و انعکاس واقعیات و انس و سازگاری با مردم است.

۲. رسالت و پیام پیامبر تنها در محدوده زبان و ارتباط گفتاری و معنوی با قوم نیست، بلکه پیامش بازتاب فرهنگ قوم می‌باشد. در این راستا بازتاب هم به دو معناست و ممکن است در دو جهت مقصود باشد:

الف - بازتاب فرهنگ یعنی فرهنگ قوم در کتاب مجید رنگ گرفته و قرآن را صبغه‌ای از

۱ - لازم به یادآوری است این شبهه‌ها تفصیلاً در شماره ۸ نامه مفید زیر عنوان قرآن و فرهنگ زمانه از همین نویسنده بیان شده است.

تاریخ و عصر بعثت قرار داده است.

ب - بازتاب فرهنگی یعنی این که مسایل، عادات، عقاید و مشکلات قوم در آن منعکس شده است، به گونه‌ای که اگر کسی این کتاب را بخواند می‌تواند بفهمد به قومی خاص و مردمی معین نظر داشته و خطاب به آنان نازل شده و جلوه‌ای از افکار و ایده‌های آنان بوده است.

۳. قرآن نه تنها بازتابی از فرهنگ زمانه و قوم است، بلکه وحی و صاحب آن از فرهنگ قوم متأثر شده است، یعنی بسیاری از تجربه‌های باطنی و آگاهی‌های شهودی او از فضای بیرونی گرفته شده و بسیاری از مطالب پیامبر لبریز از شرایط فرهنگی و تاریخی شده و نشأت گرفته، و ای بسا او عقاید و عادات و دانستیهای نادرست که بوده خواه ناخواه آن را بیان کرده و به صورت اجتناب ناپذیر در این کتاب آورده است.

این سه فرض هر کدام برای خود قایلینی دارد که در این نوشته تنها به نظریه اول اشاره می‌کنیم.<sup>۱</sup>

## زبان قوم

گفتیم درباره انعکاس جلوه‌هایی از عصر و زمانه، سه نظریه متفاوت وجود دارد، زبان قوم یکی از این نظریه‌ها است، در این تفسیر چون قرآن در مرحله نخست در محیط جزیره العرب نازل شده و با مردمی با اعتقادات و رفتاری خاص سروکار داشته، با آنان سخن گفته و زبان آنان را در نظر گرفته است، لذا این جلوه‌ها تنها نموده‌های زبان قوم است و بس و چیز دیگری نیست. در آغاز، ببینیم منظور از زبان قوم چیست و معیارهای یک زبان چه چیزهایی است و چه عواملی برای فهم متقابل دخالت دارد؟ آنگاه ببینیم این که قرآن می‌گوید: پیامبران با زبان قوم خودشان سخن می‌گویند<sup>۲</sup>، منظور از این زبان، کدام زبان است؟ نکته‌ای دیگر، آیا بدون این فرایند ایجاد، ارتباط امکان دارد؟ در این زمینه زبان قرآن چه خصوصیتی دارد؟

## مفهوم زبان قوم

منظور از زبان قوم تنها آن چیزی نیست که اصطلاحاً لغت قوم از آن یاد می‌شود و در ابتدا به ذهنها می‌رسد - زیرا بدیهی‌ترین نکته تبلیغ، تفهیم و تفاهم از طریق واژگان است - بلکه منظور از زبان قوم کلمات همراه با بار معنایی و فرهنگی است که ارتباط گفتاری با دیگران را فراهم می‌سازد. بنابراین مفهوم زبان قوم هم شامل لغت می‌شود و هم شامل زبانی که مقصودها را به دیگران منتقل کند.

از سوی دیگر، نظام ارتباطی انسانها آن چنان گسترده و پیچیده است که با نظام ارتباطی هیچ موجود و پدیده‌ای قابل مقایسه نیست. هر انسانی که سخن می‌گوید و از زبان استفاده

۱ - دو نظریه دیگر در شماره‌های آینده مجله به نظر خوانندگان خواهد رسید.

۲ - سوره ابراهیم، آیه ۴.

می‌کند، علاوه بر انتقال مستقیم پیام خود توسط واژه‌ها، به طور عمد یا غیر عمد نشانه‌های اطلاعاتی را بیان می‌کند و زمینه پیامهای دیگری را فراهم می‌کند که ما اصطلاحاً آن را تفسیر کلام می‌نامیم و با پرده برداری و بررسی، جنبه‌های مختلف کلام و متکلم و موقعیت سخن و سیاق آن به دست می‌آید. در حالی که این نشانه‌ها خواه ناخواه زاینده شرایط فرهنگی هستند و تابع قراردادهای و آموخته‌ها می‌باشند.

در توضیح این مقصود و فهم تأثیر فرهنگ و قالبهای زبانی، لازم است به نکاتی اشاره و تأثیر این مقوله‌ها بر زبان روشن گردد. در حقیقت این نکات و ویژگیهای زبان انسان محسوب می‌شوند و جلوه‌ای از زمان و موقعیت فرهنگی و جغرافیایی و معلومات‌گورینده و شنونده به حساب می‌آید.

## ویژگیهای زبان

زبان انسان برای انتقال مفاهیم و ویژگی‌های شناخته شده مخصوص به خود دارد که ما به آنها اشاره می‌کنیم:

### ۱. قدرت جابجایی

نظام ارتباطی انسانها از خصوصیت جابجایی و انعطاف در تعبیر برخوردار است. انسان با توانایی که دارد نه تنها می‌تواند مکانهای نزدیک و دور را توصیف کند، بلکه می‌تواند خصوصیات خیالی یک چیز یا گذشته‌های بسیار دور یا حتی آینده را تخیل کند. انسان می‌تواند چیزهایی را توصیف کند که اصلاً وجود ندارند و پیدایش آنها محال است.

البته در مسایل خیال‌انگیز، این نکته بسیار مهم مطرح است که علاوه بر به‌کار بردن واژه‌هایی که در امور حقیقی به کار می‌برد، شنونده نیز باید آن را تصور کند تا امر خیالی مانند یک امر حقیقی تصور شود.

به همین دلیل، ما می‌توانیم موجودات اسطوره‌ای چون پرندهٔ عنقا، دیو و امور غیر قابل رؤیت از قبیل جن و ملائکه را که خبر آن از طریق وحی به ما رسیده تصور کنیم یا شخصیت‌های استثنایی را در ذهن خود جای دهیم و درباره آنها سخن بگوییم. مثلاً دربارهٔ رستم و اسفندیار و قدرت فوق‌العاده آنان سخن برانیم.

این خصوصیت جابجایی است که به بشر این اجازه را می‌دهد تا برخلاف موجودات دیگر، داستان بیافریند، جهانهای احتمالی آینده را توصیف کند. همه اینها به معلومات، شرایط ذهنی و فرهنگی عصر و محیطهای اجتماعی بستگی دارد که از طریق زبان آنها را منتقل می‌کند.

### ۲. قراردادی بودن

یکی دیگر از ویژگیهای زبان انسان، قراردادی بودن آن است. زبان انسان قراردادی است،

به این معنا که میان صورت زبانی و معنای واژه‌ها رابطه طبیعی وجود ندارد. این انسانها هستند که الفاظ را برای معانی وضع می‌کنند. به این معنا که میان صورتها و الفاظی که بر آنها دلالت می‌کند، مناسبتی وجود ندارد. بین لفظ ماشین و هیكل خارجی آن از نظر دلالت رابطه‌ای نیست. این عمل میان انسانهای خاص با توجه جنبه به قراردادی بودن آن، برای موجود خارجی اصطلاحی برمی‌گزینند.

### ۳. باروری

یکی دیگر از ویژگی‌های زبانها، باروری و فعال بودن در تولید گفته‌های جدید است. مسلماً هر روز که می‌گذرد، واژه‌های جدیدی بر یک زبان افزوده می‌شود و قدرت انسان در تعبیر از اشیا و خواسته‌ها دقیقتر می‌گردد و نشانه‌های جدیدی برای انتقال مفاهیم بلندی همچون مفاهیم فلسفی، عرفانی، حقایق هستی و حالات درونی انسان پدید می‌آید. این حالت باروری و پیدایش روز به روز کلمات جدید، از ویژگیهای زبان انسان است. هر جامعه و فرهنگی که از تعالی و خلاقیت بیشتری برخوردار باشد، باروری او در خلق واژگان جدید بیشتر است.

### ۴. انتقال فرهنگی

نشانه‌های زبانی با انتقال فرهنگی حاصل می‌شود. مسأله زبان، امری ژنتیک نیست تا از والدین به فرزند به ارث برسد. زبان یک فرهنگ از گویشوران و کسانی که انسان بسیار با آنان نزدیک است از قبیل پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزند، معلم و اطرافیان به دست می‌آید و نشانه‌ها را دریافت می‌کند. این نشانه‌ها تابع شرایط خاص می‌باشد و از آن مبداء منتقل می‌شود. مثلاً کودکی که در جزیره العرب متولد شده اگر از بدو تولد در انگلستان و در میان انگلیسی‌زبانان پرورش یابد انگلیسی سخن می‌گوید و از آن نشانه‌ها آگاهی دارد، گر چه خصوصیات جسمی را از والدینش به ارث می‌برد.

### ۵. گسستگی

یکی دیگر از ویژگیهای زبان، گسستگی است. آواهای به کار رفته در زبان به طور معنا داری از یکدیگر متمایزند. مثلاً تفاوت میان آواهای (ب) و (پ) در عمل خیلی زیاد نیست، ولی وقتی که این آواها در زبان به کار برده می‌شود، هر کدام کاربرد مخصوص به خود دارد و معنای جداگانه‌ای می‌دهد. مثل باک و پاک.

هر آوایی در زبان یک واحد مجزا به حساب می‌آید و امکان دارد که زنجیره‌ای از آواها را به طور مداوم تولید کند که عموماً همه آنها شبیه به آواهای (ب) و (پ) باشند. بیش - پیش، بر - پر، بور - پور، باب - پاپ، برده - پرده، و دههای آوای نزدیک دیگر.

حال با توجه به این ویژگیها درمی‌یابیم که مسأله زبان تنها آن واژگانهایی نیست که

اصطلاحاً لغت قوم گفته می‌شود، بلکه زبان قوم مجموعه‌ای از کلمات است که حامل فرهنگ و قراردادهای می‌باشد و ارتباط گفتاری را فراهم می‌سازد و با به کار بردن آنها مقصودها به دیگران منتقل می‌شود.<sup>۱</sup>

## جنبه‌های عام و کلی زبان

برای تعیین صحت و سلامت کلام، افزون بر تبیین دقیق صورتها و ساختارها، چند نکته دیگر مطرح است:

### ۱- رعایت ارتباط، انسجام و افهام:

بی‌گمان کلام باید در راستای معنای القایی باشد و فزاهای آن از انسجام لازم برخوردار باشد تا ارتباط برقرار شود و همچنین باید ارتباط مطالب رعایت شود، تا کلام مفهوم باشد. زیرا ممکن است دو جمله هر کدام مستقلاً مفهوم باشند، اما پیوندها و روابط داخل متن لحاظ نشده باشد. روشن است که این نکته، کلیدش در زبان نیست، بلکه در خود مردم است. این مردم هستند که باید تشخیص دهند که آیا واژگان القایی، معنای مورد نظر گوینده را می‌رساند یا خیر، انسجام و ارتباط میان مطالب حاصل است یا نه.

برای روشن شدن این حقیقت که فهم کلام فقط به واژه‌ها مربوط نیست، ناچارم مثالی بزنم. اگر شما به کسی بگویید آیا امشب به جلسه می‌آیی؟ و او بگوید من فردا امتحان دارم، به نظر شما که از موقعیت مخاطب آگاهی دارید این دو جمله انسجام دارد. اگرچه میان سؤال از امشب و پاسخ (امتحان فردا) ربطی نیست، اما آگاهی بیرونی فرد از موقعیت شخص است که به او چنین فرصت نتیجه‌گیری می‌دهد که کسی که امتحان دارد، شبش را درس می‌خواند. لذا میان دو جمله پیوستگی رعایت شده و معنای القایی مد نظر لحاظ شده است و ارتباط محفوظ می‌باشد.

مثالی دیگر، پدری از داخل حیاط صدا می‌زند «تلفن زنگ می‌زند» فرزند از داخل ساختمان جواب می‌دهد «من در حمام هستم» پدر می‌گوید: بسیار خوب. ظاهراً در این مکالمه کوتاه انسجامی دیده نمی‌شود. زیرا ارتباطی میان زنگ زدن و در حمام بودن نیست. اما شرایط زمانی و انتقال قرینه‌ها کمک می‌کند که نسبت به مخاطب درک مسأله و معلومات و تجربیات آنان را مورد توجه قرار دهیم. در این صورت روشن می‌شود که این جمله در مقام بیان این نکته است که اگر تلفن زنگ می‌زند باید گوشی را برداشت و فرزند در پاسخ این خواسته جواب می‌دهد من در حمام هستم و نمی‌توانم گوشی را بردارم و پدر با جمله کوتاه «بسیار خوب» می‌رساند که پس من خود می‌روم و گوشی را برمی‌دارم.

۱- مباحث زبان‌شناسی این بخش از کتاب، از کتابی به نام: نگاهی به زبان یک بررسی زبان‌شناختی، نوشته جورج یول، ترجمه نسربین حیدری از انتشارات سازمان سمت استفاده شده است.

## ۲ - دانش مخاطبین:

مسأله زبان فقط به کار گرفتن واژه‌ها نیست، ارتباط برقرار کردن به آگاهی از دانشهای مخاطبین، فرهنگهای اجتماعی، تحصیلات، شغل طبقه اجتماعی، موقعیت زیستی و دهها نکته بستگی دارد که وسیله تفهیم و تفاهم را برقرار سازد.

به همین دلیل اگر گفته می‌شود قرآن زبان قوم است، یعنی، در فضای به کارگیری نشانه‌هایی است که میان وحی و مخاطبین عصر برقرار شده به طوری که سطح آگاهی و قالب زبانی رعایت گردیده است.

در اینجا مثالی از خود قرآن می‌آوریم، داستانی از داستانهای قرآن که منسجم‌ترین روال کلامی را حفظ کرده و در قرآن از نظر بیان تاریخ و ذکر جزئیات نظیر ندارد. این قصه مربوط به حضرت یوسف و برادرانش می‌باشد.

با این حال اگر کسی به این قصه نگاه کند می‌بیند ظاهراً در میان برخی فرازهای آن گسستگی سخن وجود دارد و گاه سؤال با پاسخ هیچ ارتباطی ندارد، اگرچه در میان قصه‌های قرآن مطالب منسجم‌تر از همه‌جا ادا شده و پیوند داستان رعایت شده است؛ ولی در مواردی دیده می‌شود که واقعاً باید میان قضایا و معلومات مخاطبان و گوینده رابطه‌ای باشد که برخی از فرازها را روشن کند، اما این رابطه روشن نیست. مثلاً هنگامی که حضرت یعقوب راضی شد دوباره فرزندان خود را از کنعان به مصر بفرستد، به فرزندان توصیه‌هایی می‌کند، از آن جمله: ﴿یا بنی لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقه﴾<sup>۱</sup> ای پسران من همه از یک درب وارد نشوید، بلکه از درهای مختلف وارد شوید. خوب برای فرزندان یعقوب این نکته روشن بوده که این پراکنده رفتن به خاطر آن بوده که جلب توجه نکنند و شناسایی نشوند، ولی این قسمت از مطلب نیامده است. اما فراز دوم عجیب‌تر به نظر می‌رسد: ﴿و ما اغنی عنکم من الله من شیء﴾<sup>۲</sup> با این سفارشها باز نمی‌توانم قضای الهی را از شما دور کنم. این جمله به چه معناست؟ یا باید یک سفارش کلی باشد که می‌خواهد بگوید: بالاخره هر چه باید اتفاق بیافتد، اتفاق خواهد افتاد و این توصیه‌ها بی معناست، چه این نکات را رعایت کنید چه نکنید، قضای الهی از شما دور نمی‌شود. در این صورت این توصیه‌ها اندکی بیهوده به نظر می‌رسد. یا حضرت یعقوب اطلاعاتی داشته و می‌دانسته که چه حوادثی در شرف وقوع است. (بنابر نقل برخی از مفسرین، حضرت خوابی دیده که زمینه تشویش او را فراهم ساخته است).<sup>۳</sup> لذا به فرزندان می‌گوید: باید در انتظار حوادثی باشید.

خوب مسلماً اعتماد و اعتقاد فرزندان یعقوب به پدر و نوع ساختار کلمات و قرائن دیگر این مبادله سخن را آسان کرده است و گرنه گزارش آن بدون توجه به آگاهیها و انس میان مخاطبین این کلمات اندکی دشوار به نظر می‌رسد؛ و رابطه سخن هویدا نمی‌گردد.

۲ - همان.

۱ - سوره یوسف، آیه ۶۷.

۳ - بهبودی، محمد باقر، معانی القرآن، ص ۲۴۵، ذیل آیه.

نمونه‌های توجه به آگاهیهای بیرونی و نکته‌های خارجی برای تفهیم و تفاهم در قرآن بسیار است. مثلاً در سورهٔ یس آیات ۱۳ تا ۳۰ در مورد داستان سه نفر از پیامبرانی که مأمور هدایت مردم می‌گردند همین مسأله دیده می‌شود، زیرا در آیه ۲۶ پس از اینکه نفر سوم با عجله وارد شهر می‌شود به مردم می‌گوید: ای مردم چرا از این رسولان اطاعت نمی‌کنید، آنگاه مردم را موعظه می‌کند تا آنجا که یکبارہ قرآن می‌گوید: قیل ادخل الجنة. گفته شد که وارد بهشت شوید. اما نمی‌گوید چه شد که به او چنین گفته شد و چه حادثه‌ای اتفاق افتاد، آیا موفق شدند یا همه آنها کشته شدند.

با اطلاعات بیرونی و توجه به صور و سیاق آیات فهمیده می‌شود که مردم بر سر او ریختند و پیامبر سوم هم کشته شد. در اینجا بود که چنین خطایی در می‌رسد بدون آنکه این فاصله معلوم شود، و حادثه قتل بیان گردد.

این شیوه از بیان را ما در قسمت‌های دیگر قرآن در زمینهٔ بیان عقاید و استدلال به جهان تکوین و ذکر احکام مشاهده می‌کنیم.

بنابراین، زبان دو جنبه دارد. جنبه‌ای مربوط به قصد و نیت گوینده و جنبه‌ای دیگر مربوط به دانش قبلی شنوندگان و شکل استفاده از کلام است. اگر قرآن کلامی را بیان می‌کند، تمام جهت و مدلول آن واژگانی نیست که استعمال می‌شود، بلکه آن رابطه‌ای است که قرآن با حفظ قرائن حالی و مقامی با مخاطبین خود برقرار می‌کند و انسی است که با آگاهی دانش آنان فراهم می‌سازد، و مقصودی است که با توجه به فهم مخاطب مطالب خود را القا می‌کند.

### ۳- انتظارات مخاطب:

از سوی دیگر آنچه را که یک متن می‌آفریند، معانی و مفاهیم گسترده‌ای است که یک کلام و کتاب به ارمغان می‌آورد و گوینده با ارتباط و انسجام ابراز می‌دارد و القا می‌کند، اما مهمتر از آن انتظاراتی است که مخاطب از کلام می‌جوید و در طلب استنباط از آنست. انتظاراتی که مخاطب از مجموع سخن و گوینده آن دارد و توقع دارد که گوینده آنها را بیان کند تا نیاز وی را برآورده کند. زیرا تفسیرهای گوناگون از کلام، استنباط‌های مختلف از احکام همه و همه ناشی از تفاوت برداشتها و تفاوت در سطح انتظارات مخاطبین از دین است.<sup>۱</sup> این مخاطبین هستند که با

۱- دربارهٔ انتظار مخاطب از کلام، نکته پنهان و ظریف این است که معمولاً فهم سخن از دو جنبه حایز اهمیت است، یکی از لحاظ عرف متکلم است و دیگری از لحاظ عرف مخاطب. عرف متکلم از آن جهت اهمیت دارد که بدانیم او چه اهدافی دارد و با بیان این کلمات در چه قلمرویی سخن می‌گوید، در لحاظ کردن عرف مخاطب، باز این نکته مورد توجه است که چون متکلم هنگام سخن دانستیهای مخاطب را در نظر می‌گیرد، با او در سطح خاصی سخن می‌گوید. مخاطب هم چون دیدگاهها و باورهایی دارد در قالب توقعات و باورهای خود به استنباط از کلام می‌پردازد و همین مسأله در تفسیر کلام نقش اساسی ایفا می‌کند. نمونه تفاوت را می‌توانید در برداشتهای مختلف مفسرین در باب تفسیر علمی قرآن ببینید. آنچه در اینجا گفته می‌شود از زاویه لحاظ کردن عرف مخاطب مورد نظر است.

پذیرفتن یک اصل و نظریه‌ای در زمینه انتظار از دین، با نص مناسب با تئوری خود برخورد می‌کنند و در قالب ایده خود مطالب را از کلام می‌جویند.

در توضیح این سخن مناسب است به طور اجمالی به دو نگرش متفاوت در باب انتظار دین و تأثیر آن در فهم کلام اشاره‌ای داشته باشیم، تا روشن شود که این اختلاف مشرب چقدر در فهم کلام سرنوشت ساز است، و مسأله زیان تنها به کار بردن واژه‌ها نیست.

۱- گروهی انتظارشان از دین، تعیین راه و روش زندگی در تمام ابعاد است. لذا می‌گویند دین شامل مجموعه زندگی بشر از خرد و کلان است. اگر قرآن گفته است: ﴿لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین﴾ (انعام/۵۹)؛ ﴿و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء﴾ (نحل/۸۹) نیز به این حقیقت اشاره دارد، و ناظر به تبیین مجموعه زندگی بشر است. این گروه کلیه دستاوردهای علمی بشر را به آیات و روایات تطبیق داده‌اند و ادعا دارند که قرآن از همه علوم روز از قبیل روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد برخوردار است.

۲- گروهی دیگر بر این باور است که از دین نباید به توقع گزاف داشته باشیم و بخواهیم که همه مسایل و مشکلات ما را چاره‌اندیشی کند. انتظار از دین در محدوده بیان سعادت اخروی است. این انتظار اقتضا می‌کند که فقط اموری را که به نوعی در سعادت اخروی ما تأثیر دارند و ما از تأثیرشان آگاهی نداریم، از دین بجوییم و اگر در متون دینی به اموری برخوردیم که ربطی به سعادت اخروی ندارد، آنها را جزو دین تلقی نکنیم و آثار و لوازم مترتب بر دین را بر آنها بار نکنیم. اکنون در مقام قضاوت و چند و چون مسأله و حتی در مقام توضیح نظریه‌ها نیستیم، بلکه هدف بیان تفاوت انتظارات می‌باشد، بدین جهت فقط به دو نوع نظریه اشاره کردیم. اما باید بدانیم تعیین انتظار مخاطب از دین، به کجا می‌انجامد و چگونه به کلام و نص دینی مفهومی خاص می‌بخشد و خاستگاه سخن گوینده و غرض و مقصود خداوند از تکلم در قرآن را طبق تئوری که دارد معین می‌کند. آیا این کلام در مقام بیان گزاره‌هایی معین با اهداف خاص است یا شامل همه چیز و ناظر به همه علوم و مفاهیم در شکل گسترده آن می‌باشد.

به همین جهت اگر کسی به نظریه نخست معتقد باشد، براساس این پیش فرض از کلام وحی برداشت می‌کند که دین برای برآورده ساختن تمام نیازهای بشر آمده و ابزارهای موجود از برآورده کردن نیازهای انسان عاجز است، لذا باید از تمام نکات وحی در جنبه‌های علمی و اجتماعی و تاریخی و فلسفی استفاده‌ای مخصوص کرد و بسیاری از علوم انسانی و تجربی را می‌توان از قرآن استنباط کرد. شکل حکومت، و کیفیت قانونگذاری، تشکیل مجلس و کیفیت اداره امور قضایی را باید از قرآن استخراج کرد و همه امور اعم از کلیات و جزئیات، نظریات و اجرائیات در قرآن مشخص شده است.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر طبق این دیدگاه و با این نوع مخصوص از انتظار معارف دین در واقع مبین

۱- جوادی، عبدالله، شریعت در آینه معرفت، ص ۱۶۰.



همان قوانین و سنن ثابتی هستند که علوم مختلف در جستجوی آن هستند. به همین دلیل این قوانین به عنوان میزان قطعی و یقینی ره‌آورد علوم مختلف را توزین کرده، صحت و سقم آنها را مشخص می‌نماید.<sup>۱</sup>

بنابراین، انتظار از کلام در شکل گسترده‌ای مفهوم پیدا می‌کند و مخاطب در جستجوی مطالب متنوعی هر چند با اشاره از قرآن برمی‌آید.

اگر به نظریهٔ دوم معتقد باشد، نگرش او به مسایل وحی به گونه‌ای دیگر است. همهٔ سخنان وحی را به حساب دین نمی‌آورد و آنهایی را که جزو دین می‌داند با تعبیری خاص و جهتگیری معین برداشت می‌کند. مثلاً از سوئی دین را مساوی وحی نمی‌داند، یعنی می‌گوید: خداوند ممکن است از طریق وحی نکاتی را به انسان بیاموزد که قطعاً خارج از دین است. آموختن کشتی سازی به حضرت نوح، زره بافی به حضرت داود، اعلام خطر به پیامبر ﷺ از توطئه‌های دشمن، یا ذکر اسامی منافقین بدون شک جزو وحی است، اما جزو دین نیست. به همین دلیل برای حساب خاصی باز می‌کند.

و از سوئی دیگر بحثهای خلقت زمین و آسمان، افلاک و نجوم، حیوانات و گیاهان یا مسایل سیاسی کندوکاوی برای کشف قوانین و دستورات علمی و سیاسی نیست. همین که برای کلام وحی پیش فرضی تعیین شود و انتظار خاصی از متن مقدس برود، کافی است که قلمرویی برای دین تعیین شود و سخنان بر اساس اهداف و اغراضی تعمیم‌بندی و جهت‌دهی گردد.

بنابراین، هر انتظاری از دین، انتظاری از کلام و زبان دینی در پی خواهد آورد و تفسیری را به دنبال می‌آورد. آن که از دین انتظار بیان علوم و دانش و روشهای فردی و اجتماعی و جسمی و روانی دارد از کلام گوینده به گونه‌ای برداشت می‌کند و آن که از دین انتظار نجات از گمراهی و توجه به معنویات دارد، گفتارهای دینی را در این راستا می‌داند و مقصود گوینده را هدایت می‌داند نه مجرد اطلاع‌رسانی و افزایش معلومات و ره‌یابی به علوم پزشکی و فیزیک و شیمی و فلسفه و عرفان.

### نقش هویت فرهنگی در زبان

۴ - نکتهٔ دیگر دربارهٔ زبان قوم، تعیین و تشخیص هویت فرهنگی در زبان است. دربارهٔ زبان قوم این حقیقت به اثبات رسیده که هر زبانی صورتی است از هویت اجتماعی، مشخصه‌های علمی، فرهنگی و جغرافیایی. هر گروه و جماعتی با مشخصه‌های خاص خود سخن می‌گوید و هویت مستقل به خود دارد که از دیگر گروه‌ها متمایز است. این مطلب در همه زبانهای موجود مصداق دارد. این حقیقت در مورد اشخاص کاملاً مشاهده می‌شود و کمتر کسی را می‌توان یافت که هنگام سخن گفتن، دانش، فرهنگ اجتماعی، تحصیلات، شغل، موقعیت

۱ - همان مدرک، ص ۱۶۲.

زیستی (شهری، روستایی، مدنی، بدوی) خود و ... را در گفتگو دخالت ندهد و شنونده هویتی و مشخصه‌ای از آن به دست نیاورد.

به عبارت دیگر همانطور که در مقدمه توضیح دادیم، اگر معانی و حقایق از سوی خدا نازل شده است و وحی در گزینش واژه‌ها نیز دخالت داشته تا برای بیان مقصود از آنها استفاده کند، اما این واقعیت انکارناپذیر است که حروف و کلمات جنبه بشری دارد، یعنی از کلماتی است که مردم در محاورات خود استفاده می‌کنند و جمله‌ها به گونه‌ای است که برای مردم مؤمن و کافر قابل فهم می‌باشد. از قواعد ادب و فنون بلاغت عرب استفاده شده و ترتیب و چینش نیز غریب نبوده تا نامأنوس و نامفهوم باشد. البته اعجاب آور و غیر منتظره بوده اما غیر عادی و بر خلاف قاعده نبوده است.

از سوی دیگر قرآن گاه عین کلمات آنان را گزارش می‌دهد و گفتگوی میان پیامبر و مؤمنین، کافرین، منافقین یا پرسش کنندگان را می‌آورد. سوره مجادله را نگاه کنید، گفتگوی میان پیامبر ﷺ با زنی را شرح می‌دهد که شوهرش ظهار کرده و او حکم این مسأله را از پیامبر سؤال کرده است. یا فردی از منکرین معاد می‌پرسد چه کسی این استخوانهای پوسیده و نرم را زنده می‌کند؟ ﴿من یحیی العظام و هی رمیم﴾ (یس/۷۸).

بنابراین، کلمات، مسائل و گفتگوها بیانگر خصوصیات فرهنگی، اجتماعی، شغلی و طبقه اجتماعی، سن و جنس، سبک و سیاق سخن حتی گویش فردی آنان می‌باشد. از این رو نمی‌توان این حقیقت را در فهم کلام و روال سخن از نظر دور داشت.

مثلاً در مطالعات زبانشناسی و گونه‌های زبانی، توجه زیادی به ثبت گویشهای اجتماعی شده و گروههای مختلف بر حسب طبقه، تحصیلات، شغل، سن و جنس و دیگر عوامل اجتماعی تفکیک شده‌اند و برای هر یک جایگاه مخصوصی تعیین شده است.<sup>۱</sup> از همین تقسیمات معلومات فراوانی به دست می‌آید که در تشخیص مخاطبان قرآن از نظر این خصوصیات مفید است. مثلاً آیات ۲۵-۱۹ سوره تکویر را ملاحظه کنید: ﴿انه لقول رسول کریم ذی قوه عند ذی العرش مکین... و ما صاحبکم بمجنون... و ما هو علی الغیب بضنین و ما هو بقول شیطان رجیم﴾. مسلماً این آیات در پاسخ گفته‌های مشرکین است. اما می‌دانیم که همه مشرکین به یک شکل سخن نمی‌گفته‌اند و گونه و گویش آنها یکسان نبوده است. کلمات خارج از نزاکت، تعبیرات دیوانه و شیطان آموخته از گروههای خاصی بوده که قرآن جواب می‌دهد: ﴿فاین تذهبون﴾؛ کجا می‌روید...

سوره مسد داستان ابولهب و همسرش نمونه‌ای دیگری برای روشن شدن نقش هویت فرهنگی در زبان می‌باشد. مسلماً تمسخرهای آن دو قرآن را وادار به جواب کرده و قرآن نیز با کلمات تند و تهدید آمیز به آنان پاسخ داده است: ﴿تبت یدا ابی لهب و تب، ما اغنی عنه ماله و

۱- بول، جورج، نگاهی به زبان یک بررسی زبانشناختی، ترجمه نسرین حیدری، ص ۲۸۰.

ماکسب، سیصلی ناراً ذات لهب، و امراته حمالة الحطب...».

مثلاً از این آیه: ﴿وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾ (سبا/۳۵) می فهمیم که اولاً: این گویندگان پولدار و دارای خانواده‌ای بزرگ و صاحب عشیره و قبیله بوده‌اند.<sup>۱</sup> ثانیاً: این تمکن غرور فراوانی در آنها ایجاد کرده که نسبت به سرنوشت آینده خود بیمناک نبودند. در سوره توبه ما با دو گونه سخن گفتن مواجه هستیم، یکی خطاب به منافقین و کفار است که با غلظت و تندى فوق‌العاده همراه است. در این زمینه آیات ۱۰۰-۶۰ گونه‌هایی از شیوه بیان تند همراه با واژگان غلیظ و خشن مشاهده می‌شود. در این آیات تهدید، تمسخر، فرجام خطرناک دیده می‌شود. در برابر اعمال و حرکات این دو دسته است که قرآن آفت ثروت و قدرت را بیان و گوشزد می‌کند و تأکید می‌نماید که خوشحالی‌های کاذب دوامی ندارد.

اما در خطاب به مؤمنان دست به دهان با تعبیرهای بسیار نرم و شفقت آمیز از آنان یاد می‌کند: ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ... وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلُوا لَتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ، تَوَلَّوْا وَ اعْيَنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ﴾ (توبه/۹۲).

بر نیکوکاران ایرادی نیست که نتوانستند در جهاد شرکت کنند و بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی و گفתי چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم، ایرادی نیست. آنان برگشتند در حالی که در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو ریخت که چرا نتوانستند در جهاد شرکت کنند.



بنابراین، اگر سخن از زبان قوم است، اگر قرآن می‌گوید: پیامبران با زبان قوم خود سخن می‌گویند، یعنی با زبانی که هویت اجتماعی و مشخصه‌های علمی، فرهنگی، جغرافیایی، روحی و روانی عصر آنان را دربردارد و کلمات را حول آن محور بیان می‌کند، سخن می‌گویند. زیرا کلید ارتباط میان انسانها را خود آنان فراهم می‌سازند و روابط دو طرفی است. پیامبران نمی‌توانند زبانی برای ارتباط و سخن گفتن اختراع کنند که منحصر به خودشان باشد و تنها آنان بتوانند از آن استفاده کنند و دیگران محروم و ناتوان باشند، در این صورت تبلیغ و آگاه شدن از مقاصد وحی بی معنا خواهد بود.

قرآن و وحی، انعکاس سخنان، آرزوها، عقاید و دیدگاههای گوناگون جامعه است. منتهی چون وحی در این زمینه فعال و تصحیح‌گرس، از دیدگاههای خرافاتی و کژ راهه پرده‌برداری می‌کند و باطل بودنش را آشکار می‌سازد.

در این زمینه عزت دروزه صاحب تفسیر الحدیث می‌نویسد: «آنچه ملاحظه آن را بر خواننده قرآن الزامی می‌سازد اینست که مفردات، اصطلاحات زبان قرآن، و همچنین اسلوب

۱ - چون در آن عصر کسی پولدار بود که در قبیله بود و پولدار بودن ملازم با ریاست و زعامت بود و افراد بی‌کس و بی‌نام نمی‌توانستند رشد کنند و صاحب تمکن شوند.

تعبیر، به کارگیری امثال، تشبیهات، استعاره‌ها و مجازگوییهای قرآن لغت محیط عصر پیامبر است. بنابراین زبان قرآن، زبان نامألوف و نامفهوم آن دوران و نامناسب با فهم مخاطبان آن عصر نیست،<sup>۱</sup> لذا باید برای فهم اصطلاحات این زبان از موقعیت و شرایط عصر بعثت کمک گرفت.

## منظور از زبان قوم در قرآن

قرآن کریم در سوره ابراهیم می‌فرماید: ﴿و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم﴾ (آیه ۴)؛

ما پیامبران را نفرستادیم، مگر این که با زبان قوم خودشان سخن بگویند. این که هر پیامبری الزاماً به زبان قوم خودش سخن می‌گوید تا برای آنها پیامهای وحی را توضیح دهد یعنی چه؟

چند تصور درباره لسان قوم وجود دارد:

۱. استفاده از زبان قوم، یعنی استفاده از لغت ایشان، به این معنا که اگر مردم عبری زبان باشند، پیامبر آنان به عبری سخن می‌گوید. اگر مردم آرامی زبان باشند، پیامبر آرامی سخن می‌گوید و اگر عرب باشند به عربی.

۲. استفاده از زبان مردم، یعنی رعایت سطح و افق فکری.

به عبارت دیگر، اگر مردم در موقعیت خاص جغرافیایی و فرهنگی و تاریخی باشند، پیامبر برای تبیین دقیق صورتهای و ساختارهای کلام، افزون بر این که از زبان آنان استفاده می‌کند، در سطح و افقی سخن می‌گوید که برای آنان قابل فهم باشد. مفاهیم و معانی کلام در سطحی است که زمینه ارتباط میان پیامبر و شنوندگان براحتی ارتباط برقرار می‌شود. الفاظ در جایگاهی قرار دارد که معلومات و تجربیات مردم با آن وفق می‌دهد - زبان پیامبر در قالب مفاهیمی است که آگاهی آنان اجازه می‌دهد.

۳. احتمال دیگر که بسیار شبیه به نظریه دوم است، اما از دیدگاهی دیگر به مسأله می‌نگرد، لسان قوم را علاوه بر لغت قوم و سطح افق فکری مخاطبان می‌داند و زبان پیامبر را در قالب مفاهیمی می‌داند که هویت اجتماعی و مشخصه‌های آن عصر اقتضا می‌کند که پیامبر مأمور به سخن گفتن با آن مشخصه‌ها می‌باشد. این زبان ظرف و قالبی بیرونی دارد و منعکس کننده هویت اجتماعی و مشخصه‌های مردم آن عصر است. اما چند چهره است، یعنی در عین حال که پیامبر سطح دریافت مردم زمان خود را لحاظ می‌کند و الفاظ در قالب آن افق فکری ریخته می‌شود، اما به گونه‌ای است که در همان دوران و زمان محدود نمی‌شود و در آن قالب محصور نمی‌شود و می‌تواند با هویت‌های دیگر و مخاطبان گوناگون ارتباط برقرار کند.

احتمال سوم مورد نظر نویسنده است یعنی در عین این که لسان قوم معنای ابتدایی و

۱ - دروزه، محمد عزت، القرآن و الملحدون، ص ۱۲۴.

متبادر لغت قوم را دارد، کلام پیامبر و سخن وحی در سطحی ارائه شده که بتواند برای اکثر مخاطبین خود قابل فهم باشد. پیامبران مانند فلاسفه و مصلحین نیستند که بخواهند برای گروهی خاص سخن بگویند. پیامبران برای توده‌های مردم مبعوث شده‌اند و هدف اصلی آنان هدایت جامعه و گروهها و اقشار گوناگون است، لذا باید به گونه‌ای مطالب را ادا کنند که قابل استفاده برای همگان باشد.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه ضمن این که می‌پذیرد معنای لسان قوم به معنای لغت قوم است و به این آیه استناد می‌کند که خداوند درباره قرآن می‌فرماید: ﴿یلسان عربی مبین﴾ (شعراء/ ۱۹۵) و ﴿و هذا لسان عربی مبین﴾ (نحل/ ۱۰۳) و منظور از قوم را هم آن جماعتی می‌داند که پیامبر در میان آنان زندگی می‌کند، با آنان حشر و نشر و سر و کار دارد، نه این که اصل و نسبش از جایی باشد و در جایی دیگر زندگی کند، اما بر این نکته تأکید دارد که خداوند اگر پیامبری را می‌فرستد، با زبان عادی آن جماعت سخن می‌گوید و محاورات و مکالمات او متناسب با فهم توده مردم است تا بتواند مقاصد وحی را بخوبی بیان کند.<sup>۱</sup>

بنابراین اگر گفته می‌شود، زبان قوم نه به معنای لغت قوم است، - که شامل این هم می‌شود - بلکه اسلوب محاوره و سخن گفتن است که حال مخاطب و شرایط درک و فهم وی را رعایت می‌کند. اتفاقاً این معنا و تعبیر در شعر شاعر آمده و حاکی از توجه به این نوع از زبان است:

چون به کودک سروکارت فتاد  
پس زبان کودکی باید گشاد

زبان کودکی، نه به معنای برگزیدن لغتی خاص است، بلکه انتخاب افق و سطح کلام است. افزون بر این روایاتی که از پیامبر و ائمه معصومین رسیده مبنی بر این که پیامبران به اندازه درک مردم سخن می‌گویند شاهد بر این مدعا است. زیرا ممکن است کسی عربی بداند اما متناسب با فهم و درک مخاطب سخن نگوید لذا زبان قوم نیست. از امام صادق علیه السلام رسیده است: ما کلم رسول الله العباد بکنه عقله قط<sup>۲</sup> هرگز پیامبر خدا با مردم با کنه عقل خود سخن نگفته است. نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم<sup>۳</sup> به ما جمعیت پیامبران دستور داده شده که با مردم به اندازه درکشان سخن بگوییم.

بنابراین، پیامبر برای مخاطب عصر نزول طوری سخن گفته است که از شنیدن آن احساس غریب نکتند. از واژگان و مفاهیمی استفاده کرده که در عرف آن جامعه مطرح بوده و از فرهنگی گرفته که با آنان مانوس بوده و سطح گفتار مألوف و مفهوم با فهم مخاطبان و متلائم و مناسب با آنان بوده است. به همین دلیل ارتباط برقرار شده و فاصله‌ای میان پیام و آنان حاصل نشده است.

البته این ارتباط و فهم کلام برای عصرهای بعدی به دو گونه قابل تصور است:

۱ - طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶، چاپ بیروت.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳ کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۵.

۳ - غزالی، احیاء العلوم، ج ۱، ص ۹۹ و مدرک پیشین.

۱. خود واژگان و مفاهیم به گونه‌ای است که همواره این ارتباط را برقرار می‌کند. واژه‌ها در قالبی از معانی ریخته شده که چنین اقتضایی دارد و مانند موجی است که بالا و پایین می‌رود و مقصد و مقصود را بیان می‌کند.

۲. همانطوری که پیامبر میان وحی با معانی بلند غیبی و ادراکات محسوس مردم ارتباط برقرار می‌کند و چون پلی فاصله‌ها را کوتاه و ذهنها را آماده می‌سازد ﴿لِیَبین لهم ما نزل الیهم﴾ (نحل/۴۴). در نسلهای دیگر این ارتباط با تلاش مفسرین انجام می‌گیرد و مفسر برای درک موقعیت زمانی و قرار دادن آن در موقعیت دیگر برای انتقال و توضیح شرایط عصر نزول وحی تلاش می‌کند.

مفسر زمانی به حرکت دست می‌زند که فاصله فکری و فرهنگی میان عصر نزول و عصر خود را احساس کند و لذا ناگزیر است که میان این دو عصر رابطه برقرار کند، تفاوت افق تاریخی عصر نزول وحی با عصر خود را شرح و فهم کلام خدا که برای مخاطب دشوار و دیرپای و دچار اشکال کرده توضیح دهد، بدین دلیل در نخستین گام در راستای این هدف به انعکاس شرایط اجتماعی و فرهنگی مردم آن دوران دست می‌زند تا روشن کند چگونه این الفاظ و این معانی با هم تناسب داشته‌اند و چگونه باید این فاصله را طی کرد و آن معانی را برای عصر جدید با فضای ذهنی خاص مأنوس نمود.

### پیامدهای پذیرش زبان قوم در قرآن

اکنون با این توضیحات روشن می‌گردد چرا هر پیامبری برای انجام رسالتش ناگزیر است از زبان قوم استفاده کند، حال آن که زبان قوم بار معنایی ویژه دارد و منعکس کننده مجموعه خصوصی است. چون هدف رسول دعوت مردم به سوی خدا و معنویت و هدایت و سعادت آنان است و در این زمینه آنچه برای او مهم است، قرار گرفتن مؤمنان در مسیر خواسته‌های پروردگار و آشنایی با ارکان و اصول دین است؛ لذا باید به زبان قوم سخن بگوید. این سخن گفتن با زبان مردم لوازم ذیل را به دنبال دارد که گریز ناپذیر است.

۱. امکان ندارد که پیامبر برای خود فرهنگ واژگانی خاص پدید آورد که در آن هویت اجتماعی و مشخصه‌های علمی فرهنگی و جغرافیایی، روحی و روانی عصر در آن نباشد. پیامبر می‌تواند اصطلاحی را برگزیند و اعلام کند این واژه را به این معنا به کار می‌برم، چنانکه جامعه نیز چنین کاری انجام می‌دهد و صاحبان فنون از میان واژه‌ها کلماتی را به عنوان اصطلاح انتخاب می‌کنند، اما شارع حقیقت شرعیه ندارد، بلکه واژگان انتخاب شده او موارد خاص دارد و استثنایی و تدریجی می‌باشد و از آغاز فرهنگ خاصی ندارد و کلمات برگزیده را از متن محاورات مردم برمی‌گزیند.

۲. از ادبیات قوم، نحوه سخن گفتن، استدلال، سوگند، تشبیه، تمثیل و دهها فن سخنوری و القای مطلب استفاده می‌کند، زیرا وسیله سخن گفتن، ارتباط برقرار کردن، جذب و

تجاذب است و این امر جز با ادبیات قوم و فرهنگ ایشان حاصل نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

۳. واژه‌های مورد استناد در جهان بینی و اعتقاد جامعه را تا جایی که می‌تواند نگهداری، اصلاح و تصحیح می‌کند و این نهایت تحفظ بر زبان قوم و مصلحت اندیشی برای کاستن تقابل‌ها و برقراری ارتباط ذهنی و کلامی است. مثلاً واژه‌هایی چون الله، ملائکه، جن، سبع سماوات، عرش، کرسی، قاب قوسین و دهها کلمه دیگر پیش از اسلام رایج بوده و از آن مفاهیم خاص استنباط می‌شده، آن واژه‌ها و مفاهیم را نگهداری، اصلاح و تصحیح می‌کند.<sup>۲</sup>

۴. آرزوها و عادات و خواسته‌های غریزی قوم که قابل تحمل و مبیّنتی با ارزشها ندارند، به طور طبیعی در زبان دین راه می‌یابد و در توصیف ارزشها و تبیین حقایق هستی از واژگانی از قبیل آب، سبزه، طبیعت زیبا، باغ و بوستان (جنات تجری من تحتها الانهار) تخت سریر، حور العین، غلمان استفاده می‌شود.

همچنین از مثل‌های متداول برای انکار، معارضه، استحاله استفاده می‌گردد و در سخن و رسالت نبی اکرم تشبیه و کنایه آورده می‌شود و جایگاه خاصی دارد.

به عنوان نمونه خداوند برای بهشت موعود توصیفات را ذکر می‌کند. این توصیفات باید به گونه‌ای باشد که برای عرب آشنا و دل‌انگیز باشد، فرح و شادمانی به ارمغان بیاورد، از اموری سخن بگوید که همواره در آرزوی وصال و در طلب دستیابی به آن باشد، به همین دلیل قرآن در بخشهایی از آیات آرزوها و خواسته‌های آنان را توصیف می‌کند، یا بهشت موعود را با خواسته‌ها و تمایلات آنان قرین می‌سازد. به عنوان نمونه در فرهنگ عرب حجازی رنگ سبز جایگاه ویژه‌ای دارد. زیرا سبزه، درختان سبز، باغهای سبز همه در این فرهنگ از موقعیت ممتازی برخوردار است. عرب اگر بخواهد کسی را نفرین کند و بگوید از عمران و آبادی و آسایش محروم شوی می‌گوید، ابادالله خضراءهم (خدا بر چیده کند سبزه‌های شما را) چون سبزی همواره همراه با خیر و نعمت و برکت است. وقتی می‌خواهند از تداوم محبت سخن بگویند، می‌گویند میان ما همچنان سبزی برقرار است. ایام وصال و کامروایی عاشق و معشوق نیز به دوران سبزی یاد می‌شود.<sup>۳</sup> در چنین فضایی قرآن در توصیف بهشت کاملاً از این واژه و شوق و علاقه به آن استفاده می‌کند. افزون بر اینکه از بهشت سرسبز و خرم سخن می‌گوید و در توصیف لباسهای بهشتیان و پستی‌ها از رنگ سبز استفاده می‌کند. ﴿يَحْلُونَ فِيهَا مِنْ آساورِ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خَضراً مِنْ سَدَسٍ﴾ (کهف/۳۱)، در آن بهشت جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و

۱ - صفار، ابتسام مرهون، التعمیر القرآنیة و البیئة العربیة، ص ۱۳۴.

۲ - درباره سابقه و انس و چگونگی برداشت از واژه‌های یاد شده نگاه کنید: جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، ص ۳۵، ۱۰۲، ۳۳۶، ۴۴۹، ۷۰۵ همچنین یوسف دره الحداد، دروس قرآنیة (القرآن و الکتب)، ج ۲، ص ۹۷، ۱۲۰.

۳ - صفار، ابتسام مرهون، التعمیر القرآنیة و البیئة العربیة فی المشاهد القیامة، ص ۲۷۷، الطبعة الاولی، مطبعة الآداب، النجف، ۱۳۸۷ ق، ۱۹۷۶ م.

حریر سبیر می‌پوشانند. ﴿متکئین علی رفرف خضر﴾ (رحمن/۷۶)، در آن بهشت بر بالش سبز و فرش نیکو تکیه زده‌اند.

این مسأله حتی در بیان نعمتهای خداوند آمده و بر رنگ سبزی تأکید شده است: ﴿فاخرجنا به نبات کل شیء فاخرجنا منه خضراً﴾ (انعام/۹۹)، و از آن گیاه (بوسیله باران) جوانه سبزی خارج ساختیم.

این مسأله را ما در جنبه‌های دیگر می‌بینیم، خداوند می‌فرماید:

﴿مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذة للشاربين و انهار من عسل مصفى و لهم فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم﴾ (محمد/۱۵)، مثل بهشتی که به پارسایان وعده داده شده همچون باغی است که در آن نهرهایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش برنگشته و جویهایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود و رودهایی از شراب که برای نوشندگان لذتی دارد و جویبارهایی از انگبین ناب و در آنجا از هرگونه میوه‌ای برای آنان فراهم است و آموزش پروردگار برای آنهاست.

دکتر محمد حسین صفیر از قرآن پژوهان بنام در توصیف این مثل قرآنی می‌نویسد:

«تصویر لذتهای حسی روشی از روشهای قرآن در ذکر مثل است. این روش مطابق با خواسته‌کشش آور عرب بادیه نشین دور از آب و میوه و سایه و ییلاق آورده شده است. بی‌گمان این شیوه قرآن رابطه تنگاتنگی با زندگی و نهایت آرزوی آنان دارد، چون اعراب حجازی در آرزوی دستیابی به آب بودند. اگر مسأله فراتر رود و به جویهای شیر و رودهایی از شراب و جویبارهایی از عسل کشیده شود نهایت خوشبختی و کامیابی است. به همین دلیل قرآن از این نکته روانشناسانه استفاده می‌کند و تشبیهات خود را می‌آورد، اما در نهایت به مسأله اصلی، «مغفرة من ربهم» اشاره می‌کند»<sup>۱</sup>.

این روش را در تشبیهات قرآن نیز کاملاً درمی‌یابیم که چگونه برای بیان آرزوها، عادات، خواسته‌های غریزی از تشبیهات و توصیفات عرب استفاده شده و در جهت تبلیغ رسالت کمک گرفته شده است.<sup>۲</sup> از این جالب‌تر در برخی از تشبیهات قرآن از مثلثایی استفاده شده که در ادیان پیشین و کتابهای آنان سابقه دارد. مثلاً خداوند در مورد بهشت رفتن کافران و کسانی که آیات خداوندی را منکر می‌شوند به امر محال و آن رفتن شتر در سوراخ سوزن معلق و موکول کرده‌است: ﴿ان الذین کذبوا بآياتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل فی سم الخياط﴾ (اعراف/۴۰).

شبهه همین مثال در کتاب انجیل با تعبیری نزدیک به مثال قرآنی آمده است: انه لأسهل ان يدخل الجمل فی ثقب ابرة من ان يدخل الغنی ملکوت السموات (انجیل متی، باب ۱۹، آیه ۲۵)،

۱ - صفیر محمد حسین، الصورة الفنية فی المثل القرآنی، ص ۳۸۲.

۲ - برای تفصیل این موارد رک: واجدة مجید الاطرقچی، التشبیهات القرآنیة و البیئة العربیة.



بی گمان آسان تر است شتری در سوراخ سوزنی وارد شود از این که ثروتمندی در ملکوت آسمانها داخل شود. مشابه این تعبیر در انجیل مرقس، باب ۱۰، آیات ۲۷-۲۳ و لوقا، باب ۱۸، آیات ۲۴-۲۷ آمده است.

بنابراین، بسیار طبیعی است وقتی قرآن با زبان قوم سخن می گوید، جلوه‌هایی از عصر و زمانه و فرهنگ و ادبیات را منعکس کند که این لازمه زبان قوم است. البته آنچه که بیان می کند برخلاف حقیقت و واقعیت نیست. و از امر باطل و موهوم و برخلاف علم استفاده نمی کند. ۵. نکته‌ای دیگر، لازمه رعایت زبان قوم این است که با یافته‌های مردمی که با دین ارتباط ندارد، تعارض نداشته باشد. یافته‌های علمی و تاریخی که در آن شرایط و عصر مقبول جامعه می باشد و طرح و مقابله با آن برای شنوندگانش قابل هضم نیست. مثلاً دیدگاه متعارف مردم آن عصر درباره هیئت آسمان و زمین، نظریه بطلمیوس بود. لذا قرآن به مناسبت خلقت آسمان و زمین و حرکت ماه و خورشید، در کلمات و بیانات خود به طور صریح به این دیدگاهها نظر نمی اندازد و در پی ابطال و یا تصحیح آن بر نمی آید، گرچه کلامی هم نمی گوید که آن نظریه‌ها را تأیید و تثبیت کند.

البته بین این که گفته شود قرآن نظریه‌های باطل را آورده و هدف از آوردن آنها تأیید و تثبیت نبوده است، با این که گفته شود قرآن در مقام مقابله با نظرات علمی و تاریخی آن عصر نیست تفاوت بسیار وجود دارد.

درباره این نکته به مناسبت طرح نظریه بازتاب فرهنگ زمانه بیشتر صحبت خواهیم کرد. در این جا فقط نکته متمایز زبان قوم را اشاره کردیم که در تکلم به زبان قوم، رعایت یافته‌های علمی غیر مرتبط با دین نهفته است و این رعایت در حد مسالمت و پرهیز از ستیزه‌گری آشکار با یافته‌های علمی قوم می باشد. گرچه در مواردی کلمات را به گونه‌ای بیان کرده که با نظریه‌های متفاوت قابل جمع است.<sup>۱</sup>

## ویژگیهای زبان قوم

گفتیم جلوه‌های عصر و زمان بعثت در قرآن منعکس است و این انعکاس از باب زبان قوم است. در این صورت باید به دنبال تعیین مشخصات و مرزهای تفاوت این زبان باشیم. پیش از این به لوازم و آثار زبان قوم اشاره کردیم و گفتیم داشتن زبان قوم لوازمی را به دنبال می آورد و سخن گفتن با قوم شرایط و پیآمدهایی دارد، اما با همه اینها، خصیصه‌هایی هم دارد که در قرآن متبلور است. اما پیش از این نباید از یاد ببریم که وقتی می‌گوییم قرآن با زبان قوم سخن می‌گوید به این معنا نیست که قرآن تماماً زبان قوم است (قرآن زبانی دارد که الگوی آن از وحی گرفته می‌شود و ساختار آن مخصوص به خود است) بلکه به این معنا است که با زبان قوم سخن

۱- البته این بحث داستان بس درازی دارد و در دانش تفسیر پژوهی و تفسیر علمی زیاد مطرح شده است.

ر.ک: ابرحجر، التفسیر العلمی فی المیزان، ص ۴۱۵-۳۶۱.

می‌گوید، حال و مقال قوم را رعایت می‌کند و نمودها و ساختار زبان قوم در او منعکس است. زبان قوم با مشخصات و لوازمی که گفتیم، زبان رایج و عمومی توده مردم است. عموم مردم با آن سخن می‌گویند. در فضای آرزوها و دیدگاهها و دانستیهای خود با آن به گفتگو می‌پردازند. در آن تصنع و اصطلاح دانش خاصی نیست مگر این که متداول و عمومیت یافته باشد. البته واژگان همه علوم در این زبان یافت می‌شود، اما به این گونه نیست که ویژگی یکی از زبانهای تخصصی از قبیل علم، فلسفه، حقوق، عرفان یا ... را داشته باشد. فیلسوف با زبان قوم سخن می‌گوید و حقوق‌دان با دقت حقوقی واژه‌ها را از این زبان برمی‌گزیند و برای هر ترتیب و نظم و گزینشی هدفی را دنبال می‌کند، اما مشخصه‌های زبانهای تخصصی با ویژگیهای زبان قوم تمایز دارد. در زبان علم چون دقت راه دارد، زمینه مؤاخذه فراهم است که چرا چنین گفتی و چرا آن چنان نگفتی؟ به همین دلیل در زبان حقوق و علم استعاره، تشبیه، تمثیل و کنایه راه ندارد. در زبان علم مبالغه و گزافه‌گویی جایی ندارد. با اشاره به هر عدد و زمانی دقیقاً آنچه را می‌خواهد قصد می‌کند و مسامحه نمی‌پذیرد.

اما زبان توده مردم چنین نیست، علاوه بر اینکه مادر زبانهاست، استعاره، تشبیه، تمثیل، کنایه، مجاز، مبالغه، در آن راه می‌یابد و عرف براحتمی موارد یاد شده را در ادای مقصود خود به کار می‌گیرد و در زبان خود این موارد را راه می‌دهد. در هر صورت این خصیصه‌ها به شرح زیر است:

#### ۱- داشتن خصیصه‌های فرهنگی و قومی

بنابراین وقتی می‌گوییم قرآن به زبان قوم سخن می‌گوید، یعنی از خصیصه‌های این زبان استفاده می‌کند. وقتی قرآن دربارهٔ میوه‌های اهل جهنم می‌گوید: ﴿طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ﴾ (صافات/۶۴)، میوه‌های همچون سرهای شیاطین است، نمی‌خواهد مانند یک فیلسوف و حقوق‌دان کلمات را دقیقاً در معانی حقیقی قرار دهد و بار معنایی دقیق را دنبال کند، بلکه صرفاً یک تعبیر ادبی رایج را به صورت استعاره به کار می‌گیرد و میوه‌های کافران در قیامت را به شکل سرهای شیطان توصیف می‌کند. قرآن از این تعبیر هدفش نشان دادن زشتی و ناهنجاری وضعیت اهل جهنم است. به همین دلیل نمی‌توان از این کلمات نتیجه گرفت که قرآن می‌خواسته بگوید که شیاطین سرهایی هیولایی، وحشتناک و دهشتناک دارند. در عرب شبیه این نوع بیان فراوان است. امرء القیس شاعر توانمند جاهلیت در اشعار خود از نیش‌های غول سخن می‌گوید. تخیل عرب در بهره‌گیری از این واژه‌ها برای ایجاد وحشت است.<sup>۱</sup> به همین دلیل فراء (م ۲۰۷) یکی از نحویین معروف، رؤوس الشیاطین را به معنای تخیلی می‌گیرد و این واژه را در زبان عرب بسیار متداول می‌داند. عرب هر جا بخواهد زشتی چیزی را نشان دهد می‌گوید او مانند شیطان است.<sup>۲</sup> شبیه همین تشبیه را قرآن با نظر به فرهنگ عامیانه مردم بکار برده است.

۱- الاطرفجی، واجدة مجید، التشبیہات القرآنیة و البیئة العربیة، ص ۲۵۳. همچنین صفار، ابتسام مرهون، التعابیر القرآنیة و البیئة العربیة، ص ۲۵۶-۲۵۳.

۲- فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن، ج ۲، ص ۳۸۷.

﴿قل اندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا و ترد على اعقابنا بعد اذ هدانا الله كالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران﴾ (انعام/۷۱)، بگو آیا به جای خدا چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زبانی و آیا پس از اینکه خدا ما را هدایت کرده از عقیده خود بازگردیم؟ مانند کسی که شیطانها او را در بیابان از راه به در برده و حیران بر جای مانده است.

آیا واقعاً مردم که در بیابان گم می‌شوند، شیطانها آنان را گم می‌کنند و آیا شیاطین نسبت به انسان می‌تواند چنین نقشی را ایفا و او را گمراه کند؟ اگر چنین عقیده‌ای را بپذیریم دچار مشکلات بسیار می‌شویم. راحت‌تر این است که بگوییم قرآن براساس باورهای عمومی توده‌های مردم از تشبیه استفاده کرده است.

قرآن کاری به صحت و سقم مسأله ندارد و صرفاً از باب نشان دادن ضلالت جامعه، آن را به سرگردانی گمشدگان تشبیه کرده است. این عقیده در عصر پیامبر و در میان عرب بسیار رایج بوده است.<sup>۱</sup>

قرآن در جایی دیگر در توصیف رباخواران می‌گوید: ﴿لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخطبه الشیطان من المس﴾ (بقره/۲۷۵)، رباخوران بلند نمی‌شوند، مگر مانند پریشان حالانی که شیطان با آنان تماس گرفته است. در اینجا قرآن نمی‌خواهد بگوید: دیوانه شدن در اثر تماس با جن و شیطان حاصل می‌گردد، بلکه صرفاً تشبیه است، تشبیهی از جنس محاورات عمومی. در تشبیه، در زبان مردم همه چیز یافت می‌شود و همه چیز رواست. در زبان مردم دفته‌های زبان علمی نیست تا او را مؤاخذه کنی که چرا این را گفتی و چرا آن را نگفتی. اگر می‌بینیم خدا در قرآن در مقام خطاب به مردم می‌گوید: ﴿الکم الذکر و له الاثنی تلک اذا قسمة ضیراً﴾ (نجم/۲۲)، برای خودتان پسر و برای خدا دختر قایل می‌شوید و می‌گویید فرشته‌ها دختران خدا هستند. این یک تقسیم غیر منصفانه است.

از این جمله قرآن، نمی‌توان استنتاج کرد که خدا قبول دارد که پسر ارجمندتر از دختر است و از این که مردم ملائکه را دختران خدا گرفته‌اند ناراحت شده و اگر آنان ملائکه را پسران خدا می‌گرفتند مسأله فرق می‌کرد. خیر در اینجا قرآن مطابق برداشت مردم از دختر و پسر با آنان صحبت می‌کند.

بنابراین، قرآن از این زبان استفاده می‌کند. تشبیه و استعاره و کنایه و حتی مجاز استفاده می‌کند و به طور طبیعی از واژگان زبان قوم بهره برداری می‌کند.

## ۲- راه یافتن تسامح

در زبان قوم، تسامح فراوان است. اگر گفتیم در زبان مردم، مجاز، کنایه، استعاره، تمثیل دیده می‌شود، طبعاً تسامح‌پذیر نیز هست، فراز و نشیب بسیار را قبول می‌کند و با زبانهای فنی تفاوت اساسی پیدا می‌کند. در زبان علمی توصیف واقعیات به معنای دقیق کلمه مشاهده

۱- الاطرقی، التشیبهات القرآنیة، ص ۲۵۸. طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۱۴۴. مرحوم علامه طباطبایی نیز این آیه را تمثیل مثل می‌داند و نه چیزی بیشتر از آن.

می‌شود و می‌توان دربارهٔ یک یک الفاظش مؤاخذه کرد و جامع و مانع بودن هر کلمه را مورد توجه قرار داد. اما در زبان عرفی گاه مردم سخن می‌گویند و معنایی را قصد می‌کنند بدون این که بخواهند خصوصیات و لوازم آن را بپذیرند، زیرا در کلمات عرف مردم تسامح در توصیف حقایق فراوان یافت می‌شود.

قرآن که به زبان مردم سخن گفته است، تا حدی چنین ویژگی‌هایی را در کلام راه داده است. اگر قرآن فرموده است: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ اشْرَكُوا يَوْمَ اٰحَدِهِمْ لُو يَمْرُ الْفِ سَنَةِ﴾ (بقره/۹۶)، از کسانی که شرک می‌ورزند خواهی یافت که هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند. نمی‌خواهد بگوید که این مشرکین درخواست هزار سال عمر کرده‌اند، بلکه می‌خواهد بگوید عمر زیادی را طلب می‌کردند و عدد، دلیل بر کثرت است.<sup>۱</sup>

همچنین خداوند در داستان، سخن گفتن و محاجه حضرت ابراهیم با قوم خود چنین گزارش می‌دهد که ایشان نسبت به ستارگان و ماه و خورشید گفت:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّي﴾ پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید، گفت این پروردگار من است. چون ماه را دید باز گفت این پروردگار من است. خورشید را دید، گفت هذا ربی. در نظر برخی از مفسرین این کلمه موجب اشکال شده که چرا حضرت ابراهیم علیه السلام در آغاز از این پدیده‌ها تعبیر به پروردگار (رب) خود کرده است. (گرچه بعداً کلام خود را تصحیح کرده است). لذا گفته‌اند این کلام با قصد حقیقی نبوده و فقط برای احتجاج و نشان دادن ضعف دیدگاه ستاره پرستان، ماه پرستان، خورشید پرستان بوده است. اما حقیقت مهم آن است که ابراهیم مانند خود مردم، احتجاج می‌کرده و می‌خواسته با همان زبان ساده دیدگاه این گروه را مسخره کند و عمل آنان را احمقانه جلوه دهد. بنابراین در اول می‌گوید: کوكب پروردگار من است. اما چون افول کرد گفت خدایی که افول کند نمی‌پسندم.

قرآن در محاجه دیگری از حضرت ابراهیم نقل می‌کند که به نمرود گفت: ﴿فَاِنَّ اللّٰهَ يَاتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاَتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ، فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ (بقره/۲۵۸)، ابراهیم گفت خدای من خورشید را از خاور بر می‌آورد، تو آن را از باختر برآورد، پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهور ماند.

ظاهر آیه می‌خواهد نشان دهد که خورشید حرکت می‌کند و زمین ساکن است، زیرا هر روز خورشید از شرق زمین می‌آید و در مغرب آن غروب می‌کند. لذا عده‌ای از این آیه استنتاج کرده‌اند که قرآن نظر هیئت قدیم را تأیید کرده که می‌گوید زمین ایستا است. درحالی‌که این تعابیر، تعبیرهای عرفی و مردمی است و قرآن با زبان مردم سخن گفته است. همین الآن هم مردم وقتی سخن می‌گویند با اینکه می‌دانند زمین حرکت می‌کند و این چرخش زمین است که طلوع و غروب، شب و روز را فراهم می‌کند، اما باز این تسامح را می‌پذیرند و خود با این تعبیرات سخن می‌گویند.

هدف بیان حضرت ابراهیم علیه السلام بیان توصیف علمی حرکت خورشید نیست. از یک حرکت ساده قابل مشاهده سخن می‌گوید و بر خصم خود احتجاج می‌کند که خدا خورشید را بر

این مدار می‌چرخاند، اگر می‌توانی تو این مدار را عوض کن و خورشید را از مغرب درآورا  
بنابراین در زبان عرف مسامحه وجود دارد. قرآن دقت علمی و مواجهه بر الفاظ و کلمات  
را برنمی‌تابد و از این روش استفاده می‌کند.

### ۳- راه یافتن پذیرفته‌های قوم

در زبان قوم، پذیرفته‌های فرهنگ مردم دست به دست می‌گردد. مردم آن را نقل قول  
می‌کنند و به دیگران گزارش می‌دهند بدون این که از صحت و سقم آن واریسی کنند، بلکه اهل  
تخصص این پذیرفته‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند. اما این پذیرفته‌ها در زبان عرفی بارها و  
بارها تکرار می‌شود بدون این که نسبت به آن انکار و الحاح وجود داشته باشد. البته به این معنا  
هم نیست که مورد پذیرش قرار گرفته باشد بلکه شأن زبان عرف این نیست.

وقتی قرآن با زبان قوم سخن می‌گوید، دقیقاً چنین وضعیتی دارد. این پذیرفته‌ها را تا آنجا  
که با ارزشها و اصول کلی منافات نداشته باشد نقل می‌کند؛ زیرا از واقعیات رایج جامعه است و  
مردم با آن سر و کار دارند. مثلاً قرآن در توصیف انسانها و چگونگی جهتگیری آنان در  
فرمانبرداری از خداوند و فعالیت و تلاش برای اتفاق و تحقق عدالت به بردگان جامعه مثال می‌زند:  
**«ضرب الله عبداً مملوكاً لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقاً حسناً فهو ینفق منه  
سراً و جهراً»** (نحل/۷۵).

در جایی دیگر می‌فرماید:

**«او من ینشوا فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین»** (زخرف/۱۸)، آیا کسی را شریک خدا

قرار می‌دهید که در زر و زیور پرورش یافته و در هنگام سخن و مجادله بیانش غیر روشن است.

قرآن در مقام نکوهش عقاید و باورهای جاهلیت سخن می‌گوید و دیدگاه کسانی که  
می‌گویند خداوند ملائکه را دختر قرار داده و برای خود دختران را برگزیده و برای مردم پسران را  
اختصاص داده، وارد می‌کند و می‌گوید، چگونه خداوند زنان و دخترانی را که کارشان تجملات  
و اعتنا به زر و زیور است شریک خود قرار می‌دهد و کسانی را انتخاب می‌کند که در هنگام سخن  
گفتن و استدلال کردن عاجز و زبانشان الکن است. در این جا قرآن نمی‌خواهد زن را به این نحو و  
به طور ذاتی تحقیر کند و بگوید زنان ذاتاً زبانشان الکن است یا همواره کارشان توجه به امور  
ظاهری است، بلکه از شرایط فرهنگی عصر سخن می‌گوید و با توجه به پذیرفته‌های قوم  
استدلال و نقض عقیده آنان را یادآوری می‌کند.

خدا مثلی می‌زند، بنده‌ای است زخرید که هیچ کاری از او برنمی‌آید، آیا چنین بنده‌ای با

کسی که به وی از سوی خود روزی داده‌ایم و او در نهان و آشکار اتفاق می‌کند یکسان است؟

در اینجا قرآن نمی‌خواهد نظام برده‌داری را بپذیرد و تأیید کند که این مثال را می‌زند.

مردم در آن زمان برده‌داری را پذیرفته‌اند و به طور طبیعی جوامع در جنگها افراد را اسیر  
می‌گرفتند و برده خود می‌کردند. قرآن از این واقعیت موجود برای توضیح یک حرکت  
خیرخواهانه سود می‌جوید و دستگیری از مردمان ضعیف را به انسانهای آزاده‌ای تشبیه می‌کند  
که قدرت عمل دارند و می‌توانند هر کاری انجام دهند.

این تشبیه‌ها در توصیف‌های ادبی و تخیلی قرآن نیز دیده می‌شود و از شیوه زبان ادبی قوم استفاده می‌کند. مثلاً در سوره صافات می‌فرماید:

«انا زینا السماء الدنيا بزینة الکواکب» (صافات/۶)، ما آسمان این دنیا را به زیوراختران آراستیم. در اینجا قرآن نمی‌خواهد بگوید که هدف از آفرینش ستارگان، زیور و زینت دادن آسمان است. هدف از آفرینش ستارگان پولک دوزی و نقش و نگار درست کردن برای آسمان است. تعبیری است شاعرانه و تخیلی برای مردم که چون شبها ستارگان را می‌بینند (بویژه در دشتها و مناطقی که نورهای مصنوعی نیست) از نگاه کردن به آنها لذت می‌برند. این توصیف گرچه موافق واقع و مطابق ذوق هنری ادا گردیده، اما توصیفی است مردمی برای جذب دلها و هدایت به سوی پدید آورنده هستی.

همینطور است که خداوند می‌فرماید:

«الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب» (صافات/۱۰)، خداوند آسمان را از شیطان

سرکش نگاه می‌دارد و کسی که استراق سمع کند شهابی شکافته از پی او می‌تازد.

آنچه مفسرین در گذشته مطرح می‌کردند و ظاهر روایات هم آن را تأیید می‌کند این است که افلاکی محیط بر زمین هستند و در این افلاک گروههایی از ملائکه سکونت دارند و درهایی دارد که باز نمی‌شود مگر برای ملائکه و این ملائکه چون یکی از شیاطین نزدیک می‌شوند با شهابی آنان را دور می‌کنند.

آری، این مطالب هرگز نه با عقل جور درمی‌آید و نه با علم و نظریه افلاک و پرتاب شهاب توسط ملائکه بطاننش آشکار شده، لذا مفسرینی چون علامه طباطبایی گفته‌اند بیان این مطالب از باب تمثیل و تصور حقایق غیبی است که به زبان و فرهنگ عامه آن عصر گفته شده است، «و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون» (عنکبوت/۴۳).<sup>۱</sup>

بنابراین درست است که زبان مردم، مخزن زبانهاست و همه چیز دارد، شعر دارد، طنز دارد، تمثیل دارد، تشبیه دارد، موعظه و تاریخ و فلسفه هم دارد، و علما و فلاسفه و متکلمین و مورخین و حقوقدانان با این زبان سروکار دارند و هر کدام ویژگی مورد نیاز آن را برمی‌گزینند، اما هر کدام از آنها با زبان قوم تفاوت دارند چنانکه قرآن هم از این زبان بخوبی استفاده می‌برد و خصوصیتی را برمی‌گزیند - که اصطلاحاً زبان دین نامیده می‌شود - و از آن برای انتقال پیامها و دعوت مردم به امور غیبی و معنوی بهره می‌برد، طبیعی است که گونه‌ای از زبان و فرهنگ در قرآن منعکس می‌شود.

اما در هر صورت از یاد نبریم که قرآن زبان وحی و شعور مرموز و برخاسته از حقیقت هستی و جهان پس گسترده غیب است و ارتباطی محکم میان زبان وحی و مفاهیمی که در زبان مردم رایج است برقرار می‌گردد. قرآن از این زبان به عنوان ابزاری کارآمد، استفاده می‌کند تا آن حقایق غیرحسی و ماورای مادی را بیان کند و آن معانی بلند را با این الفاظ تنگ و محدود بیان کند و به تعبیری فرو فرستد.

## شواهد برای زبان قوم بودن قرآن

این نکته بسیار مهم است که ما صبغه تاریخی و جغرافیایی بویژه فرهنگی عصر قرآن را زبان قوم بدانیم نه بازتاب و انعکاس فرهنگ زمانه. همه آنچه آمد صرفاً وسیله‌ای زبانی بود برای توصیف ارتباط برقرار کردن لذا نیازمند اثبات و آوردن دلیل است. این دلایل از دو سو مورد نظر هستند، یکی این که ثابت کند زبان قوم است و دیگری این که نظریه‌های دیگر را نفی کند. بنابراین توجه کردن به پیامد نظریه و اشکال به لوازم پذیرفتن بازتاب فرهنگ زمانه و متأثر شدن از آن محیط مهمترین جهت در تبیین مسأله است.

آنچه این نویسنده همواره در زبان قوم بودن قرآن بر آن تأکید دارد، دقیقاً در نتایج و لوازم نظریه وجود دارد و اگر در اینجا به اموری اشاره می‌کند یا در آینده به هنگام طرح نظریه‌های دیگر آنها را نقد می‌کند، پیامدهای پذیرفتن نظریه‌های دیگر است.

۱- نخستین دلیل بر مسأله این است که قرآن در ظرف زمانی خاص و در مرحله نخست در خطاب به مردمی معین نازل شده است که این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت. بنابراین باید به گونه‌ای سخن بگویند که با مردم عصر خود رابطه برقرار کند.

کلام باید در معنای القایی قابل فهم باشد، انسجام داشته باشد و ارتباط مطالب محفوظ باشد، این معنا در صورتی ممکن است که حامل فرهنگ و دانش مخاطبین باشد و به موقعیت ادراکی و زیستی آنان توجه کند و سطح آگاهی و قالب زبانی مردم رعایت شده باشد. همانطور که بارها و بارها تأکید شد مسأله زبان، تنها به کار گرفتن واژه‌ها نیست بلکه ایجاد ارتباط با واژگان مأنوس و به کار بردن مثلها و تشبیهات و استعاره‌هایی است که موافق ذوق و ادب آنان باشد.

بنابراین اگر قرآن می‌گوید: ﴿و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه﴾ (ابراهیم/۴)، ما پیامبران را نفرستادیم مگر با زبان قوم خودشان، یعنی مطالبی را گفته که با فهم و استعداد و فرهنگ آنان مناسب بوده است. به همین دلیل قرآن در آوردن مثلها و معانی بلند با زبان ساده و قابل فهم با مردم سخن می‌گوید: ﴿و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون﴾ (عنکبوت/۴۳)، و این مثلها را برای مردم می‌زنیم ولی جز دانشوران آنها را درنیابند.

بسیاری گمان می‌کنند همان ظاهر کلمات منظور است، در صورتی که نکته‌های نهایی و اصلی کلام و حقیقت آن مثلها مد نظر می‌باشد.

۲- این مطالبی که اشاره شد، اگر زبان قوم نباشد و مطالبی بوده که واقعاً آنها را قصد کرده و در القای آنها غرض داشته است، از دو حال خارج نیست، یا باید بگوییم خدا در هنگام بیان و نزول وحی می‌دانسته که نظریات موجود باطل است و همان باطلها را بیان کرده یا نعوذ بالله خداوند عالم به باطل بودنش نبوده و آنها را گفته است و هر دو فرض باطل است.

البته ممکن است کسی بگوید این فرض هم معقول است خداوند در بیان مسایل و گزارش از پیدایش جهان، حرکت خورشید و ماه و زمین و حوادث تاریخی به گونه‌ای سخن گفته که با اندیشه‌ها و تئوریهای آن عصر نیز قابل انطباق بوده و مفسرین هم آنها را بر آن معانی تطبیق داده‌اند و میان آنچه رایج بوده و جزو دانستیهای عصر محسوب می‌شده و آنچه تعبیر شده

منافاتی ندیده‌اند.

این نکته به عیان واضح است که بسیاری از مفسرین تا پیش از تحولات علمی و کشف بسیاری از حقایق جهان، آیات مربوط به حرکت زمین و خورشید و چگونگی پیدایش جهان و دهها مسأله دیگر را به طور ارتكازی به همان نظریات سابق تطبیق داده‌اند<sup>۱</sup>، در حالی که معانی دیگری هم داشته‌اند.

فرض اول - خدا در هنگام بیان با علم به باطل بودنش همان باطلها را از باب همراهی با مردم بیان و قصد کرده - قابل قبول نیست و هرگز با وحی بودن کلام قرآن سازش ندارد.

فرض دوم - خدا به باطل بودنش عالم نبوده - هم نامعقول است، چون عالم بودن خداوند و احاطه او بر همه چیز از اصول مسلم اعتقادات اسلامی است. آن جا که می‌فرماید: ﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (فرقان/۶)، بگو قرآن را کسی نازل کرده که آگاه به تمام زوایای آسمان و زمین است. پس چگونه می‌توانیم بگوییم خدا می‌دانسته این باورها باطل است و با وجود باطل بودن، آنها را بیان کرده است!

۳- اگر بگوییم بیان این امور از باب تکلم به زبان قوم نیست و بازتاب فرهنگ قوم در وحی است، با حقیقت وحی سازش ندارد. زیرا دریافت شهودی حق و حقیقت در وحی وجود دارد. و نتیجه آن دریافت انسان کامل از اشیای جهان و کشف روابط میان آنهاست. نبی با عالم غیب ارتباط برقرار می‌کند و حقایق را کشف می‌کند. بنابراین ممکن است امور دریافت شده مناسب با فهم مردم ارائه شود، اما ممکن نیست وحی برخلاف واقع دریافت شود، پیامبر آنچه را می‌بیند، مطابق با حقیقت و واقع نباشد.

### نتیجه‌گیری:

قرآن به زبان قوم سخن گفته است و زبان قوم در گفتار و القای مطلب پایه و چارچوب معینی دارد که مرز آن این است که سطح واژگان و زاویه القا در حدی است که صبغه تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی در آن محفوظ است و قرآن از آن به عنوان ابزاری کارآمد استفاده می‌کند و حقایق بلند و معارف غیبی را با زبان محسوس و قابل فهم به مردم منتقل می‌کند.

از سوری دیگر چون با آنان سخن می‌گوید، هر باور و دیدگاهی را نمی‌پذیرد و در این زمینه انتخابگر و فعال است. چیزی را بر می‌گزیند که با ارزشهایش تنافی نداشته باشد و به گونه‌ای ارتباط برقرار می‌سازد که با حقایق جهان متعارض نباشد.

به این معنی است که قرآن با زبان قوم سخن می‌گوید و صبغه فرهنگ قوم در آن راه می‌یابد و این مطلب درست است و شبهات پیشین را برطرف می‌سازد.

۱ - تفصیل این مطالب را می‌توانید در کتاب قرآن و تفسیر عصری از راقم سطور بیابید و نمونه‌های تحول و تطور در تفسیر علمی را مشاهده کنید.